

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۱۴

۲۰۷۴۱۰

۱
۱
۲
۳
۳
۵
۶
۷
۷
۹
۱۰
۱۱
۱۱
۱۳
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۲۰
۲۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

دفتر کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۹۱۵

۲۰۷۳

۱۶۱۴۵
۲۰۷۳۱۰



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى ولعن الله على اهل الغواية
والرذی وبعذاب مواظفی است که مولای مکرّم و مقتدای معظم عالم را
وحکیم صدیقی و عامل بعلم سبحانی خواجه المحجّب الفاضل و صاحب المناثر والمناظر
لا اله الا هو عزّه و جلاله و قدره و فضل العالی و وحی له الهذا در سینه مبارک
حوسبت و مشتد و مشت در ماه مبارک رمضان و فی کثیر من مواضع و ارجح
فقیر را با تقصیر از کجای کلمات این تقدیر می و از حاصل فوائد این
تقدیر دزد در پای منبر نبی است این برشته تحریر را و نه تا اینکه باعث بر
این نفس سیه شد بعد یکی از برادران حاجی و اخوان ایمانی و فاضل فرمودند
که از برای این برشته تحریر را و در این صاحب الامر و العالم مسوده می شد
و الاصول و الاقوال و الایمان و علمیه التکلیف فی جمیع الامور

بسم الله الرحمن الرحيم
قال رحمه الله القدم ثالث شهر رمضان المبارك في سنة ثمان وثمانين
بعد المائتين والالف بعد السبعمائة والحمل والصلوة والسلام على الله
واللعن على اعداءه خداوند عالم در کتاب مستطاب خود می فرماید الله
نور السموات والارض مثل نور كاشكوه فيها مصباح المصباح رضا
الزجاجة كانه كوكب في رجب يوقد من شجرة مباركة من شجرة لا تفسد
ولا غربة يكاد فيهما النضيق ولو لم تفسد نور الله نور على نور
الله لنور من شيا وفضل الله الامثال للناس والله بكل

شئ عليم خداوند عالم حکیم است و چون حکیم است باز کرد لغو کار نیست
و چون باز کرد لغو کار نیست خلق را از برای فایده و نفع افریده و آن فایده
عبادت خود قرار داده چنانکه در قرآن می فرماید ما خلقت الجن و الانس
الا لعباد و من عني من خلق نکر دم جن و انس و مکر از برای اینکه مرا
عبادت کنند و عبادت در فرع معرفت است بجهة آنکه عبادنا افاضی خود را
نشانده نمی تواند خدمت کند پس بنده عباد از شن فایده مولات
و عبادت بمعنی معرفت هم آمده چنانکه امام علیه السلام این را بعد از
لغو فون بمعنی قوم و خداوند در حدیث فرمود می فرماید گفت کنز
مختصا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف يعني من كنزها
بعلم پس حجت داشتیم معرفت را پس خلق کردم خلق را تا اینکه شناخته
شوم پس چون خداوند خلق را از برای عبادت و معرفت افریده و عبادت
در این آیه شریفه از برای خلق تعریف کرده و فرمود الله نور السموات
والارض پس خود را در این آیه تعریف کرده که خدا نور آسمان و زمین است
و شما میدانید که تعریف معرفت هم صریح و غیر از خود آن چیز است تعریف
از آن غیر از خود آن است و تعریف حیوان غیر از خود حیوان است
تعریف هر چیزی غیر از خود آن چیز است پس تعریفی که خداوند در این
آیه از برای خلق خود کرده ذات خدا نیست غیر ذات و غیر خدا طاق
خداست پس تعریف خدا خلق خداست و تعریف انسانی است که از برای

هر چیزی میکنند و کلام را اگر بگویند میگویند تا دماغ علوم نوزد
پس من کلام را عامیانه میگویم تا عوام بفهمند و علماء هم مطلب خدا را از این
کلام عامیانه میفهمند پس خداوند تعریف خود را در میان خلق آفرین خلق
بیان کند و کلام خدا و بیان خدا غیر خداست چنانکه علماء گفته اند که خداوند
مطلب خود را در الفاظ چند رسانده و آن الفاظ اسمی شده و آن کلام
خدا و خداوند اصل این است که مانند مخلوقات صحبت با او در آن و در آن
باشد و مانند آنها حرف نزنند کلام خدا مانند کلام خلق نیست و باینکه کلام
خدا و کلام خدا هم صورت مانند کلمات خلق باشد مانند همان قرآن که مانند
کلام خلق لفظ است و مانند حرف و جمله و باینکه کلام خدا صورت مانند
کلام خلق نباشد میگوید که خداوند از شیء خلق کند و او را کلمه خود و کلام
خود قرار دهد چنانکه عیسی علیه السلام در قرآن میفرماید و کلمه منه ^{اسم}
المسیح پس خداوند عیسی را بیان کند و کلام خود و کلمه خود قرار داده و
با اینست که خداوند اسم علم الاله را کلمات خود نامیده و حضرت امیر
کلام الله را طاق میگوید و پس خداوند میگوید که از شیء خلق کند و او را کلمه
بگوید و چنانکه این الفاظ خلق کلمه خلق کند هیچ فرق نمیکند پس خدا
هم کلمه از شیء نباشد و وجه کلمه حروفی و اصل کلمات و کلمات حقیقی خدا
آن جور کلماتی است که مثلاً عیسی علیه السلام میداند آن کلمات حروفی
از زبان مخلوقات خلق میکنند مانند آنکه اول کسی که خلق میکند و بعد آن

است
آن کسی را برای تو بیان میکند که مثلاً آتش گرم است و سوزان است و در
حال آن کسی که آتش را از برای تو بیان میکند اگر زبان ترکش بیان کند و در
و فارسیها زبان او را نمیفهمند و اگر زبان فارسی بیان کند عربها و ترکها
از بیان او محرومند و لغت او را نمیفهمند و اگر زبان عربی بیان کند ترکها
و فارسیها از فهم او محرومند و خداوند بیک دفعه این جور بیان میکند چنانکه
بیان کند و زبان عربی خود را تعریف کند که الله تعالی السموات و الارض
این بیانی است عربی و فارسیها و ترکها از فهم این بیان محرومند پس اگر
خداوند خواست که این جور بیان کند بیک از شیء خلق میکند و از زبان
او از برای مردم بیان میکند که الله تعالی السموات و الارض و این بیان
بیانیت خاصه که مخصوص عربهاست و صاحبان سایر لغات از فهم آن
محرومند مگر اینکه بیک عربی زبان آنها از برای آنها معجز کند و لغت سایر
لغات هم بفهمند چنانکه حدیث است که وقتی که پیغمبران نازل میشدند زبان
عربی نازل میشد و مانند آن پیغمبران زبان عربی نمیفهمیدند بعد آن پیغمبران
از برای قوم خود لغت آنها را بیان میکردند پس اگر خداوند خواست که آتش را
از برای مردم تعریف کند بیک دفعه کسی که در بیان او قرار میدهد و او را
زبان تو بیان میکند صفات آتش را اگر فارسیست زبان فارسی بیان میکند
و اگر عربیست زبان عربی را برای تو میگوید و اگر ترکش زبان باشی
زبان ترکش بیان میکند اگر فارسی زبان باشی میگوید آتش گرم است و

و روشن کننده است و زرد است و بالا زنده است و طبع کننده غذا است
و آب کننده معده است می نماید صفات آتش را از برای تو بیان کردن
این بیانی است خاص و یک دفعه از این بالاتر تعریف او را میکند خط آتش بیان
خف و کلمه خف قرار میدهد و دیگر محتاج باینکه کسی دیگر او را تعریف کند نیست
بلکه خط آتش زبان خف است و این بیانی است اکل و ضعیف و یلیغ که
مخصوص عرب و عجم و ترک نیست این بیانی است عام و بطوری بیان میکند
که صاحبان جمیع لغات زبان او را میفهمند بلکه از این بالاتر زبان او
است قدر ضعیف و یلیغ است که حیوانات هم زبان او را میفهمند و نباتات و
حالات هم زبان او را میفهمند پس خداوند آتش را می آید پیش تو و از زبان
خف آتش بیان میکند که اگر میخواهی صفات آتش را بدانی بپیش بیان طور
سوزان و فروزان است آتش پیش او برده صاحب معرفتی باشد زبان او را
میفهمد حیوان پیش او برده زبان او را میفهمد نبات برده میوزانند حلال برده
او را آب میکنند هم میدانند که آتش گرم است و روشن است همین که جوهری
انداختی توی آتش موصفت میفهمد که آتش سوزنده است این و من و غیر
فلان است و وقتی انداختی توی آتش و گذاشته شد میفهمد که آتش سوزان است
پس این لغتی است عام و ضعیف که جمیع موجودات زبان او را میفهمند پس خداوند
باینطور آتش را بیان خف و کلمه خف قرار که بزبان ضعیف خف تمام موجودات
میتوانند و هر جا که خدا کلمه بیان کند همین طور بیان کند پس خداوند

خداوند آن کلمه الحار که آفریده خف آتش است نه لفظ آتش لفظ آتش
و شبنم کرم نیست لفظ حلو شیرین نیست معر حلو شیرین است و معر حلو
همان چیز است که مخوری و دمان تو را شیرین میکند نه لفظ حلو و لام و او
و الف نه معنی آتش این چیز است که نور کرم میکند نه لفظ آتش پس آن کلمه
راست که خداوند در میان خلق انداخته خف و بیان که خف آتش است
و آن مطلبی که از آتش دانسته از حرارت و سیوست و سوزندگی و فروزندگی
و درخشندگی در خط آتش قرار داده و از زبان خف آتش بیان کند که نه از
زبان کسی دیگر پس کلمه راست آن است که خف آتش بیان کند از برای تو که نم
سوزنده و فروزنده و درخشند و گرم کننده تا اینکه تو گرم شوی و روشن
شوی و الا اگر کسی دیگر بزبان و لغت حرفی از برای تو بیان کند تو
گرم نمیشد پس اگر شنیدی که خدا را اسمی است که بر او نوشته و عرش را
آن اسم ای که کلمه و خدا را اسمی است که بر جبهه کسی نوشته و برکت آن اسم
کسی را ای که کلمه و خدا را اسمی است که بر افلاک نوشته و بواسطه آن افلاک
ای که کلمه و کلمه ام چیزی بر سر اسمی از آنها خدا ای که شده اگر ضایع
چیزی شنیدی بدان که این اسماء ظاهری و الفاظ ظاهری نیست بلکه اسماء
باطنی و معانی این الفاظ است مانند معنی آتش و اینها آن شایع میکنند که خدا
امر فرمود که خدا بخواند بخوانی چنانکه در قرآن میفرماید قل الله اعلم
او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاله اسماء الحسنی میفرماید یا

کوی مردم که بخوانند خدا را یا بخوانند رحمان را فرق نمیکند و کدام به بخوانند
از برای خداست اسما صبر یعنی اسمهای نیکو و اله علیه السلام مفید است
والله الاسماء الحسنى التي امر الله ان تدعو بها یعنی این قسم خدا
اسمهای نیکوی خدا اینچنان اسمها نیکه که خدا شما را امر کرده که بخوانید خدا را
با اینها و تو را ای خداوندانند مخلوقات درستی و مکانی نشسته
که تو بروی و باو بری و او بخواند خداوند لا مکان و لا زمان است و لا
مکان و لا زمان محتاج بمکان و زمان نیست خداوند خالق زمان و مکان
است و فوق زمان و مکان است پس چون از همه اینها بالاتر بود از برای رفع
حاجات خلق در عرصه خلق اسمهای چند افزیده و رفع حاجات آنها
باین اسمها که هر اسمی مبدء فیض و منبع عطائی قرار داده اند مبدء حرارت
قرار داده و جمیع چیزها باین مبدء گرم شوند آب به منبع رطوبت قرار
داده و جمیع چیزها باین آب مبدء هیئت قرار داده و سایر
چیزها باین خشک مبدء و مبدء فیض است از برای چیزهای
دیگر پس تو هر چیز را که میخواهی اسم اوله بیدار کن و خدا را بگو آن اسم بخوان
تا رفع حاجت تو بشود و جمیع اسمهای خدا نوی ملک افتاده خداوند رفع
جمیع حاجات خلق را بخواند خلق که جمیع مدد های خلق در خلق است
ذات خدا مدد از برای خلق نمی دهد پس تو هر چیز را که میخواهی اسم اوله
اگر تو چارست میخواهی خدا را بگو آن اسم احوال او است و تو بخوان

نزدیک آن تا گرم شوی و اگر طالب طوبی خدا را بگو آن اسم الرطب
آن است محتاج برودتی خدا را بسم البه او بخوان و اسم البه او
بجاست نزدیک بجای برودت سرد شوی و اگر گرسنه هستی اسم اوله بیدار کن
و اسم او غذاست و مکن اگر گرسنه هستی و محتاج بلباس هستی برودت
کن و پیش از آن صورت تو بخوان اسم الساتر او همان لباسهاست خدا را اگر
کسی حامل و غیر مقدس باشد و بگوید طالب بر صبر هستم و حاجت بر صبر
از خوف خدا می طلبم خداوند قادر علی الاطلاق است و رفع گرسنگی و تشنگی
مرا بغیر از آن و آب قادر است که بکشد یا اینکه بگوید که خدا قادر است که بغیر
از این لباسها صورت مرا بکشد و بگوید بسم الله خدا قادر است و اگر قدرت
انطور است که رفع حاجات تو را در ملک خود نکند و دیگر قدرت از این
بالاتر نمی شود که جمیع ما محتاج تو را در ملک خود افزیده و جمیع مدد های
در ملک خود از برای تو آماده کند تو هر چه بگو محتاج هستی بطور سهولت
و سانی بر و بر دار و رفع حاجت خود را بگو محتاج به هر چه هستی باب
اوله بیدار کن گرسنه باشی غذا است تشنه هستی آب او آب است طالب
گرم هستی برودت نزدیک آن میل سردی داری برودت آب بر منتهی سرد
عورت خود را بلباس کن و مکن حاجت بر صبر داری در ملک است
ذات خدا مان و ارج لباس و گرمی و سردی از برای تو نمی شود جمیع ما محتاج
تو را در ملک افزیده اند تو باین هر چیز را که میخواهی بیدار کن بطور سهولت

فی سوال فی کبریا و زاری و عجز و لایم مطلب خود میری و اما اگر باری و پدید
مزار کبریا و زاری بکنی خفته بقیف بیای و نیز و این قدر کبریا بکنی که کور شوی
و التماس کن که خدا یا بغیر از خدا بگری و بغیر از راه ارباب بکنی یا اینکه
بغیر از کبریا بر سر عورت مرا بکنی ای التماس تو قبول نمی شود پس اگر کسی
چندین طمع خا هم بکند و کبریا و زاری هم بکند خداوند التماس او را قبول
نمیکند و ای دعا و دعا مستجاب نخواهد شد و در جواب او میگوید که این
قدر کبریا بکنی تا کور شوی من رفع حاجات تو را در ملک خود
باسم های خود کرده ام احتیاج هر چه داری اسم او را بید کن من فی کبر
و زاری و فی سوال رفع حاجت تو را میکنم اگر کرسنه باشی اسم آنجند
در شک تو میریزم اگر تشنه هستی آب را در شک تو میریزم یا رفع
عطش تو بخواه اگر برهنه هستی اسم السائر خود را بنویس و نام اگر طالب
نوا هستی اسم احوار خود را بنویس و نام بکنم و کل نام هر چه میخواهی اسم او
و باری و پدید کن تا مطلب میری و جمیع این اسما در ملک است در دست
من نیست باری پس خداوند رفع حاجات جمیع خلق را با اسماء و کلمات خود
کرده و هر چه بگوید که از حقش بخواهد بوسیله اسمی از اسما خداوند و هر چه بگوید که بگوید
ماینده کلمه کن فیکون خداوند هاین آیت الله کلمه کن خداوند انش
هر چه بگوید بگوید میباید آن هر چه بگوید بر شوی خود و این کلمه
خدا هم کافی فکون میباید کلمه کن خدا کلمه یا جن است پس خداوند رفع

رفع حاجات خلق را بکلمات خود میکند و خداوند را رفع و لکن بوسیله کلمات
خود خداوند را رفع هر حاجتی و لکن باین کلمه ارفع خود بر صراط مستقیم
پس انش که از کلمات خداوند و خداوند نصف حاجات خلق را به این انش
رفع کرده و آن یکی از کلمات خداوند و خداوند نصف حاجات خلق را به این
آیت رفع کرده پس این انش چنان کلمه است که هر که او را بخواند خواه مؤمن باشد
و خواه کافر و خواه انک و خواه حیوان و خواه نبات و خواه جاد
هر که او را بخواند اجابت میکند و او را کرم میکند پس خداوند بشارت و وعده
و اعیان اجابت آنها را خلق کرده و تا بیری هر چه بگوید در او قرار داده
پس خداوند بشارت از آنکه کسی بخواند انش بلکه هر کرم کن او را کرم کرده
پس خداوند بشارت به قبل از دعا آورده و لکن خداوند میل خود را تابع
اراد او اموا خلق نمیکند که اگر مثلا تو طالب حرارت باشی و از آن کلمات
کرم شوی یا آنکه حاجت بر تو باشد یا نه یا بکنی که خدا یا مرا با انش
سرد کنی این حاجت بجاست و طمع است تمام خداوند چنین چیزی
قرار نداده خداوند باب حرارت را انش قرار داده و باب طوبت و برکت
اب بر این چنین خواسته بکنی مطلب خود میری و حق متابعت اموا و ارا
تو را نمیکند و انش اتبع الحق هو انهم لفسدت السموات و الارض
اگر حق متابعت اموا و ارا مردم را بکنند مرا نیاید اسمانها و زمین فاسد شود
خداوند خلق را بخواه خلق امتحان کرده و رفع حاجات خلق را بخواه از آنها

و از برای هر چیزی تا اثر و خاصیت قرار داده و هر چیزی را با فیض از برای
 چیزی دیگر قرار داده خداوند در مملکت خود ملک را که از او آفریده و ملک
 مفضل و محکم را با این و اسم امتحان که اسم الهادی او به غیر است مفضل
 علیه و اله و اسم المفضل او شیطان ملعون اثر او را به هدایت قرار داده
 و اثر این به ضلالت هر کس که میخواهد هدایت کند توسط اسم الهادی
 هدایت میکند و هر کس که میخواهد گمراه کند اسم المفضل خدا ضلالت میکند پس هر کس
 طالب هدایت است بابت اسم الهادی او را پیدا کند و این اسم او در ملک
 افتاده و هر کس که طالب ضلالت است بابت اسم المفضل او را پیدا کند و
 هر ضعیف خداوند در مملکت خود عالمی آفریده و جاهل آفریده و جاهل را عالم
 امتحان که و رفع حاجت جاهل را عالم که هر روز آفریده روزی آفریده
 نوری آفریده ظلمت آفریده و جمیع اینها در مملکت و جمیع اسمهای
 هستند و از برای هر اسمی اثری قرار داده و تو طالب هر چه هست باید
 پیدا کن و اسم او را بخوان اگر جاهل هست خداوند تو را محتاج عالم که و رفع
 جاهل تو را عالم که اگر میخواهی رفع جاهل تو بشود باید بروی پیش عالم و
 کنی تا رفع جاهلت تو را بکنند حالا اگر ندانی و ندانی که آن عالم شخصی
 مثل من و من نباید پیش دولت بکنم حجت جاهل میانی و حجت متقدر
 میانی و محتاج بقوت نیست بعد اگر محتاج هست باید بروی پیش آن شخص
 تو را بکنند و هر ضعیف تو طالب هر چه هست باید بروی او پیدا کنی حاجت

حاجت نباشد واری روی زمین بنشین اگر روی آب بنشین غرق بشوی
 میخواهی بروی بروی بروی آب میخواهی بروی بروی بروی بروی بروی بروی
 افتد پس خداوند اینچنین کلمات حقیقی آفریده که از زبان خدا دار میکنند
 و مطلب خود را بیان میکنند مثلا آفتاب یک کلمه از کلمات خداست که
 خداوند در مملکت خود آفریده و او را در میان خلق ظاهر کند و از زبان
 بزبان فصیح و بلیغ وارد میکند و مطلب خود را اظهار میکند خطاب میکند
 بجمیع خلق که منم جاری کننده آری و رو باینده که منم خلق کننده صیوات
 و ان اربا و خالق هر چیزی منم و استم و استم و استم و استم و استم و استم
 خود که ای خدایم و خدایم و اگر گدایه باشد صیوان نیست و اگر گدایه و صیوان
 از نیست پس و خود جمیع اینها توسط آفتاب است آفتاب برقی جمیع اینها
 پس این آفتاب زبان خدا و کلمه خداست و در میان مخلوقات آفریده و برای
 میکند که انا عجزی الالهة انا مروج البحار انا موزع الاشیاء انا موزع
 که منم جاری کننده آری و منم کسیکه موج و حرکت در موایم دریایم و صوفیادم
 توسط آفتاب که اگر آفتاب نبود صیوان نیست و اگر آفتاب نبود که در یک گوشه
 جمع می شود صیوان می شود و وقتی میخواهد پس خود در اطراف عالم را هم میخواهد صدا
 میکند و بار می شود پس و خود بار از حرارت و حرارت توسط آفتاب است
 پس و است مروج البحار و منم ضعیف و بار میکند که منم که در ضلالت تربیت
 میکنم و ورق و برگ میدهم و منم که می خورم جمیع چیزها منم و منم و منم و منم

جميع جزاء و مکذا مکويد من کسبي که جميع انرا سر خلق کلام و منم خالق صلو
و نبات و حاديات منم که جميع جزاء لا ينجس کلام منم که جميع عالم را روشن
ميکنم جميع اينها را مکويد و مع ذلك اين افتاد بغير شکر خداست و قدرت
خداست و نه وکل خداست بلکه اين خلق از مخلوقات خداست که خداوند
بوسط و بسبب اين کارها که کلام اين بکوي از بها خداست و خداوند
مکار و بسبب ميکنند و لي الله ان ينجي الاشياء الا باسبابها
اي افتاد بکوي از دستهاي خداست که بوسط او اين کارها که کلام اين است
بکوي از دستهاي خداست و زبان بي زبان خداست بقران زبان بي زباني
خدا که اينقدر فصيح است که جميع مخلوقات زبان او را مي فهمند و لغت
زبان بي زباني مي فهمند پس خداوند اين افتاد بر اسب خلقت خلق قرار داد
و جميع حاديات را مخلوق که بوسط اين افتاد خداوند جميع نباتات را خلق
که و لکن بوسط اين افتاد خداست خالق جميع صوابها و انانها و لکن
بوسط اين افتاد و بسبب اين افتاد پس اگر اين افتاد باشد مخرج صيرت
و جميع مخلوقات فاني مي شوند و در کيد صاحب حيات باق نخواهد ماند
و در جميع عالمي خود خدا نور نمي شود و افتاد بغير شکر جاني را روشن نمي کند
در اين عالم هامين افتاد بغير خداست و الله نور السموات و الارض خدا
خداست نور اسماءها و زمايه و لکن هامين افتاد بغير اسمان و زمين است
و جميع نورها نور افتاد پس هامين افتاد بسم النور خداست و نور الانوار

الانوار خداست باري خداست باري افتاد بغير نفيوا م بگويم منظور انکه اگر مردم بگو
که خداوند افتاد بغير او يديه و در او اناره و تربيتي قرار داده و م جزيرا
بوسط او خلق که و م جزيرا بوسط او روشن کلام محمد حرف ندارند و قبول
ميکنند اگر بگوئي که خداوند توبه بوسط آب در ميکنند و بوسط آتش گرم
ميکنند حرف ندارند و بوسط فلفل گرم ميکنند حرف ندارند اگر بگوئي جميع
اينها بسبب هي خدا و بوسط هي خداست قبول ميکنند م قدر خداست
و آتش و افتاد بکوي قبول ميکنند هر که اينها اسم فصل خداستند و اما
اگر کي فضيلت از خداست بسم فصل خدا بکوي گرفته کيده و موه و صورته
بر او خفته و موه و توي و مهران در سياه موه که بلبه غلو کوي اگر بگوئي
که خداوند م جزيرا بوسط فلفل گرم ميکنند قبول ميکنند و اگر بگوئي خداوند
م جزيرا بوسط حضرت امير گرم ميکنند قبول نميکنند عنيانم اين چه سريست
که حضرت امير بقدر آتش و فلفل کار سازي از او نمي شود موه نام اين چه سريست
که حضرت امير بقدر افتاد ببار قدرت نداده اگر بگوئي که خداوند در ياب
بوسط موه ببار موه در مورد قبول ميکنند و اگر بگوئي حضرت امير است
بجکت آورده در ياب قبول نميکنند باري حضرت امير صلووات اله و سلام عليه
اسم فصل خداست و اسم اعظم خداست و بسبب اعظم خداست و بسبب
خداست اگر اين را قبول نميکنند مگر حلال ناله اگر حلال زاده بگوئي که خدا
حضرت امير و بوسط حل موه و نبات و بسبب حل قرار داده قبول ميکنند

ولكن انكر محرابه اين حرفه كوتبه قبل نميكنند زيرا كه آن بزرگوار است فاروق
اعظم و فضل الخطاب است كه ميانه مؤمن و كافر تفريق ميكند و ميانه حق و باطل
فاصله و جدايي ميانداند اگر كوفي كه خداوند ملكي افريده كه جميع قطرات باران
باذن او ميبارد حرام ندارد قبول ميكنند و اگر كوفي كه باذن حضرت امير
قبول نميكنند پس حضرت امير مختار هلال زاده و حرام زاده است و خداوند
آن بزرگوار خدا را بطور افريده كه محضر اسم اخضر است بجهت خلق هلال زاده
و حرام زاده معلوم ميشود و اين تاثير در اسمهاي سائر نميگردد خداوند مخصوص آن
بزرگوار فاروق اعظم قرار داده چنانكه جابر ميگويد كه ما اطفال خدا را
باسم مبارك اخضر استخوان ميكرديم از اطفال خود پيروي ميكرديم كه على حق
ميدادى اگر ميگفتند كه آرى يقين ميگويم كه از ما هستند و حالانكه اين
واكر ميگفتند كه اخضر استخوان نميداريم يقين ميكرديم كه از ما هستند و مرافقه
و زنديه را جابى ديگر فاكى بيش از گفته اند خلاصه همه عيبها كه خداوند خلق
خلق كند باشد عظيم و جميع كارهاى مخصوصه از دست او خارج نمىگردد و او
واسطه كل زاده و جميع مخلوقات محتاج بآو كند باشد خداوند الهام
از براهى خلق اولي افريده و آن خلق اول حجر و آل حجر و صلوات الله
عليهم اجمعين و جميع خلق بعد از نور آن خلق اول و بوسطه او خلق كند و جميع
خلق محتاج او و فقير بوسيله او و سببه بوسيله او هستند پس تو كجاست در باره
آن خلق اول كه با حوض اقام الوجود به و الناس يا و الملك بعد

بعدك كلام عرض پس جميع ملك موجود برباب است و جميع خلق
فقير بوسيله ايشانند و ايشانند مظهر غنى خدا و ايشانند الفتى خدا
پس كجا يا اهلها الناس انتم الفقهاء والله هو الفتى الحمد لله
امير است اسم الفخر خدا و جميع خلق محتاج بعبادى اويند و لكن بعض
ميانشانند و بعضيانشانند مؤمن آن بزرگوار را ميانشانند و منفيش
و اول مولاي حقه و اول خدا و كافر منفيشاند اوله و لكن اوله ميانشانند
و او را واسطه بين خود و خدا ميانشانند پس جميع خلق محتاج بآيشانند خواه
مؤمن باشند و خواه كافر و لكن ذلك بان الله مولى الذين امنوا
و الكافرين لا مولى لهم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
قال و حمله الفدا في يوم الجمعة من ربيع شهر رمضان المبارك بعد
البسملة و الحمد للصلوة والسلام على اولياء الله و للعز على
اعداؤه و قراءة آية النور الخ خداوند عالم در اين آيه شريف خوانست
كنه جهت معرفت خود را از براهى خلق هر كه خلق را از براهى اويند
بعد پس خود را در اين آيه وصف كرد و وصف خدا را عرض كرد و حور است
يك بطور ظاهر و بالفاظ ظاهره و بينات ظاهره و يك بطور باطن و بالفاظ
ظاهره و بينات تام كامل نيت هر كه لفظ يا هنديت و مخصوصه هنديت
و يا هنديت و مخصوصه قاسميت و يا عربيت و مخصوصه عربيت

وصف دیگر است که معانی این الفاظ را در دست و مقصود خدا از این الفاظ
همان معانی باطنی و جوهی لفظ اظهاری معنی میکنند از این جهت لفظ کلام
بیان و کلام میگویند و الا بیان حقیقی کلام حقیقی و مقصود حقیقی همان
معانی است چنانکه آب بطلبی و معنی آب است که رافع عطش است بطلبی نه الف
و نه واو و آتش بطلبی و معنی آتش است که گرم کننده است بخوابی نه لفظ الف و نه
واو و نه تین و مقصود جمیع محکم از تکلم با الفاظ معانی و شخص عاقل کلام
و معنی تکلم نمیکند پس خداوند با الفاظ تکلم کند و از زبان پیغمبر تکلم کند و
پیغمبر بر وجه کلام خود را بعراب اندازد او بیان و فهم و الا معنی این
الفاظ و مقصود خدا از این الفاظ نه عربیت و نه فارسیت و نه ترکی چنانکه
معنی آنست فارس است و نه عربیت و نه ترکی پس مراد خدا از تکلم با الفاظ فهم
معانیست نه فهم الفاظ و هر بسیار از مردم گمان میکنند که هر کس زبان عربی
یا کوفی یا لادیکر عالم است و حال آنکه بعد از تحصیلها و بسیار بعد از یک
قادر و عجز و استیجاب اند حرف نزنند در میان مظاهر علما که نیند که معانی
میفهمند و محکم خیال میکنند که هر کس ضرب ضرب بوازد نکرده سواد نداند و عالم
نیت و هر کس ضرب ضرب بوازد گرفت حالا دیگر عالم است و باید اول تعظیم
و تکریم کند و صد مجلس نشاند این لفظ ضرب ضرب بوازد پیش محکم همه
خیلی عظم داده و حال آنکه لفظ است و دانستن لفظ هیچ دخلی به دانستن
معنی ندارد تو میگوئی آتش و عرب میگوید آتش و ترک میگوید آتش اینها لفظ است

لفظ است و لفظ دخلی معنی ندارد اینها محکم معنی است معنی آنست که
که رفع عطش تواند میکنند پس مقصود خدا از الفاظ فهم معانی است
و دیگر آن لفظ خواه ترکی باشد و خواه عربی و خواه سریانی و خواه عبرانی و
فارس اصل معنی نه فارس است و نه عربی و نه ترکی و مقصود من از این است
مقدم هر کس میدانند که آتش است و آتش گرم من بخوابی نه الف و نه
که هر کس میدانند بطلبی بیان کنم پس بیان خدا و جوهر است یکی همین
الفاظی که از زبان کسی دیگر بیان میکنند کسی دیگر میداند از برای تو بیان
که آتش گرم است و سوزان است و فروزان است و کلمات این صفات آتش را
از برای تو بیان میکنند و یک بابی دیگر آنست که خطا نشود بیان خوف و ار
میدم و حق که خطا نشود خطا را بیان کند صاحبان جمیع لغات زبان
او را میفهمند و این لغت لغتی است فصیح و بلیغ فصیح است یعنی مردم
انسان میفهمند و بلیغ است یعنی رساست و همه فهم میبرد همه کس
میفهمند که آتش گرم است و فروزان است پس خدا بیان کند در ملک خود
زبان خطا نشود که آتش گرم است و سوزان است پس این آتش بیان خدا است
که هر کس بگوید صدای او را میشنود و فهمی زبان لغت او را میفهمند و همان
الفاظی هم که محتاج به صداست اینها هم خدا مانند این آتش خلق کند همین
طور خدا میخیزد خلق کند و مرگ و قات و حی و از برای پیغمبر بیان میکند
نه آنکه از زبان خدا صدای او را بشنود و بگوید پیغمبر میبرد چنانکه اغلب محکم

خدای خدای که اند که خداوند در یک فضای فارغی آن بالای عرش نشسته
 و به پیش مردم با این نشسته و جبرئیل هم مثل یک کبوتری خدای میکند
 که این میان پیغام میرود پیغام می آید آن وحی را از خدا میگوید و پیغمبر
 میرساند جمیع آنچه خدایا است و امیدوست از ذات خدا صدائی بیرون
 نمی آید معقول نیست که از ذات خدا چیزی زاید شود خداوند لم یلد
 ولم یولد است خداوند همین حرفها یکی فی خلق کرد و میکائیل بر سر
 و به پیغمبر رساند اول قدمیک از آن میخواند متذکر شود و با هر صبح
 بیدار میگزارد و باید معرفت خدا را بداند خدا که حضرت امیر صلوات الله
 و سلامه علیه میفرماید اقل الذی معرفته و اگر کسی معرفت خدا را بداند که او
 مانند خلق خدای نمیکند که از این ذوات صدها بیرون بیاید و بگویند پیغمبر
 خداوند مانند خلق صاحب دان و زبان و صفت نیست پس خداوند این الفاظ
 و حروف مانند سایر چیزها خلق میکند و مردم میرساند این بگوید بیان
 و بیان دیگر اینکه خداوند هر چه را بیان خود قرار داده و جمیع مخلوقات
 محتاج با او کرده مانند آنکه آتش بیان خداست و رفع حاجات اغلب
 خداوند این آتش میکند حال هر که طاعت آتش است باید بناید پیش بیان خدا
 تا گرم شود هر که مخالفت از او خدا کند و بخواهد بمیل خدایش عمل نکند و بخواهد
 که رفع حاجت خود را که حرارت آتش بکشد یا آنکه بگوید که از آتش دلم
 میخواهد که گرم نسیم من احتیاج با آتش ندارم ذات خدا خدای حرارت است

بشود از برای من خدای کی ابد الابد گرم نخواهد شد و حق هم متابعت
 و از او مردم را نمیکند و تابع الحق خواهند بود لفسدت السموات و الارض
 ان الله مؤمن به باید میل خود را تابع رضا و قضای خدا کند خدا چنین قرار
 داده که هر کس میخواهد گرم شود باید بیرون بیاید از این جهت است که مؤمن
 هر احوال میشود بجهت آنست که میل خود را تابع قضای او قرار داده و مردم
 که باشد خواه دنیا باشد و خواه در برنج و خواه آخرت خلق مردم را یکی
 خلقی میخواهند و مردم عالمی باشد خلق همین چیزها را میخواهند مانند غذا
 یا آب میخواهند یا لباس میخواهند یا مسکن و خانه میخواهند یا طالع عالم
 با محتاج بگری و سردی و دیدن الوان و اشکال و شنیدن اصوات هستند
 و جمیع اینها خلق اند و ذات خدا نیست پس خلق همیشه مردمی خلقی
 میخواهند و ذات خدا مدونی شود از برای خلق ذات خدا از قبیل الوان
 و اشکال نیست که او را بچشم خود ببینی ذات خدا از قبیل اصوات نیست
 که تو او را بگوشی خط شصتی ذات خدا اگر مردمی و سرهمی و سرهمی
 و سبکی و سنگینی نیست که با صفت خود در ذات خدا از قبیل مشروبات و
 نیست که تو او را بلبوی و بچشمی هم خدای ذات خدا از قبیل صورتهای
 ضللی و نقشی و روحانی و عقلانی نیست که او را بمشاعر باطنه خود
 کنی ذات خداوند که بواسطه نور خود را بدونه بخواهد ظاهر و تو بهیچ در
 از در آنکه بهیچ مشعری از آتش خود نمی آید آنست که میفهمد بیکاندر که

الا بختا وهو يدرك الا بختا وهو اللطيف الخبير خلاصه خداوند بخت
 کرده و صفهای خود را در میان خلق و وصفهای خدا و بیانات او در جود
 یک بیانیت خاص که آن بیان مخصوص جماعتی است و یک بیانیت عام که
 جمیع اشیا را بیان خودشان قرار داده اند مانند آنکه بطور عام تعریف
 میکنند صفات خود را از برای جمیع خلق که منم کرم کننده و سوزاننده
 در خشنده و این اشیا جهت دارد یک دفعه تعریف خود را میکنند که منم
 سوزان و در خفا و فلان و فلان و یک دفعه تعریف خدا را میکنند و خطا
 میکنند بزبان بی زبانی خود بمرم که چون شما که محتاج بودید در کارهای
 خود بخواست از کرم سوزان و نورانی شدن و طبع کردن غذا و آب
 کردن معدنیات خداوند را اسم احوار خود قرار داده حال اگر میخواهید
 مریبید که اسم احوار او کجاست بیایید پیش من و نزدیکی بمن کنید ببینید
 چگونه کرم میشود و روشن میشود و غذای شما را طبع میکنم خداوند مرا
 باب فیض حرارت خود قرار و جمیع خلق در حرارت محتاج بمن هستند
 و همچنان آب بیان خداست و باب فیض خداست در طوبت و اسم الطیب
 خداست و خطاب میکنند از جانب خدا که منم اسم الطیب خدا هر کس محتاج به طوبت
 باید پیش من تا طیب شود و کذا امر صریح باب فیض خداست و خداست پس
 خداوند خلق میکنند مخلوقات را و مرکب را باب فیض عطا فی قرار صید و جمیع
 این مخلوقات اسما و صفات او هستند و اینها بسیارند و لکن خدا یکی



یک است و جمیع اینها را بنامهای خدا میهند که خدا نام و بی کار می کنند شخص
 اسم الغنی خداست شخص معطی اسم المعطی خداست و شخص رافع اسم
 اوست خداست عطا کننده و خداست رفع کننده و لکن باریست شخص
 معطی عطا میکند و باریست شخص رافع رفع میکند مثلاً اسم الغنی خدا
 اگر شکر کند خدا شکرش را و لکن باریست شخص رافع رفع میکند مثلاً اسم الغنی
 خداست و شخص رافع کشته اسم الرحم خداست جمیع اینها بسیارند
 و خداوند نامهای بی کار می کنند و محال است که خداوند بی کار باشد
 کاری کند لولایه ان یخرج الاشیاء الیها سببا لها لیس شخص غنی
 چیزی را در کنی دست آن غنی دست خداست و باریست خدا را در دست
 داشت و باریست آن شخص را که در من لم یسکر العبد لم یسکر الرب
 هر کس شکر بنده را نکند شکر خدا را نکند و آن فقیر هم دست خداست و اگر
 چیزی فقیر را در دست خدا رسیده از این جهت حدیث است که اگر صدقه فقیر
 میدهد صدقه را از فقیر بگیرد و بوسید و دو دفعه پس بدید بجهت آنکه
 دست خدا رسیده و هم ضایع دست فقیر را باید بوسید چرا که دست خداست
 پس فقیر هم دست خداست بیایم اگر خدا فقیر خلق نکرده بود تو تصدق
 نمی توانستی بدی و ثرائی که در تصدق هست از رفع شدن بلا و مال
 شدن خدایات و بركات بر جان و مال و اهل و عیال تو بخیر رسید خدا
 که یک دنیا صدقه مقدار بلا را رفع میکند پس اگر فقیر نبوی تو تصدق

این بلا که از تو رفع نشد و صدقه را با شخص بدست خودش بدو حرکت نوا
زیادتر است چنانکه حدیث است که شخصی با رفیق داشت و میخواست صدقه
بدهد آمد خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و جبارت کرد که شما حاجی
تصدق را بهتر میدانید این بنا رفقا را از برای من تصدق کنید حضرت
فرمودند خودت بده بجهت آنکه توانی بیشتر است عرض کرد میخواهم شماست
مبارک خفتمان بدهید حضرت هم قبول کردند و جمیع انبار رفقا را دادند
تا آنکه در انبار یک طوایب گوی نرسیده مانده بود آنرا خودش داد
بیک فقیری حضرت فرمودند جمیع غنایا فیکم من دادم توانی بقیه او بکند
فرمانیکه خودش بدست خودش داد و سیصد پس خداوند چه قدر از بلا که تو
این صدقه که بفقیر میدی از تو رفع خواهد کرد و چه ثوابهای عظیم در این
است که در سایر اعمال نیست و چه خواص دارد که سایر اعمال ندارد باین جمیع
اعمال را میشود بار یکبار و این صدقه اولاً که کمتر از آنها را بیاورد و ثانیاً
اگر بار بار باشد باز ثواب دارد صدقه اگر چه بار بار باشد بکند نیاید
صدقه را در دنیا رخصت میدهند و اگر بار بار باشد باز نزد الله حرکت است
نیک نفسی که احب میکنی و حفظ میکنی اما بشر طوری که آن نفس نمومد باشد
صدقه ولو بار بار باشد مثر نیست و اقامت سایر اعمال شریفه اگر بار بار باشد
مثر نیست پس خداوند خلق را بعضی را محتاج بعضی کرده غنی را محتاج
بفقیر کرده جاهل را محتاج به عالم کرده رعیت را محتاج به سلطان کرده سلطان

و سلطان را محتاج به رعیت کرده جمیعاً محتاج بیکدیگرند و مانند بجز هم نیستند
باین فقیر را محتاج بفقیری کرده و غنی را محتاج بفقیری کرده و مملوک را غنی را محتاج
بفقیریت باین خداوند غنی را بواسطه صدقه که بفقیر میدهد عرش را زیاده
میکند الهی را حفظ میکند و زیاده میکند و بلا را از او رفع میکند پس
غنی بواسطه فقر غنی است و زنده است پس جمیع خلق محتاج بیکدیگرند
و هم اسماء او هستند و خداوند رفع حاجت هر کس را بیک اسمی از اسماء خود
میکند یک اسم او معطی است و یک اسم او مانع و یک اسم او رحیم است و یک
اسم او قاطب عظام است خدا را با اسم المعطی او بخوان و اگر میخواهی بلا را
از تو رفع کند و منع کند اسم الراضع و المانع او را بخوان اگر میخواهی بر تو
رحم کند اسم الرحیم او را بخوان و اگر میخواهی از دشمن تو انتقام بگیری
اسم المنتقم او را بخوان و مقصود من از این الفاظ معذرت و ان معنی
است که ذات خدا معنی نیست چنانکه لفظ نیست ذات خدا خالق لفظ
و معنی است مقصود این است که معنی این اسماء ذات خدا نیست این اسماء
معنی دارد و اگر میخواهی حاجت تو برآورده شود معنی آنها را بپای
کن و چون خدا معنی لفظ نیست این همه صراحت میکنم که لفظی که میگو
معنی او را بپای کن چنانکه وقتی که لفظ اتش میگوئی معنی او را
میخواهی و لفظ آنها قناعت نمیکنی و از آب معنی آب میخواهی و کلام
از هر لفظی معنی آنرا میخواهی هم چنان وقتی اسم الغفور و الرحیم و

والمعطى المانع خدا را معنی آنها را پیدا کن خداست عفو و رحمت
 و مانع و لکن معنی آنها ذات خدا نیست مردم می زور میزنند که ترکیب
 الله و معنی ظاهری او را بفهمند که از الله است و بمعنی تحیر است ترکیب را
 چکار داری معنی را پیدا کن الله لفظ است نهایت لفظی است عربی
 عرب میگوید الله و فارس میگوید خدا حالا فهمیدی که الله یعنی خدا چه طور
 شد معنی خدا را پیدا کن مردم می فرومروند در ترکیب الفاظ در فاعل و
 مفعول و مبتدا و خبر او و بر میدارند تفسیر می نویسند که خدا نام الله است
 چه هم فرستاد چه هم و نسبت آنکه مرطوبی از قرآن را جزو تفسیر نوشته اند
 جمیعش از این قبیل است مثلاً نوشته اند که قال یعنی چه قال یعنی گفت یا
 قال در اصل قول و او متحرک ماقبل مفتوح را قلب الف کردند قال شد
 تفسیر ف و الف و لام را نوشته اند معنی یا تفسیر ک هم اند لفظ را تفسیر کرده
 اینها ترجمه است و ترجمه غیر از معنی است آنرا عرب میگوید یا و ترک سو
 میگوید آنرا زبان عربی که ترجمه میکنند می شود و ترجمه ها و در زبان فارسی
 آن می شود و زبان ترکی که ترجمه میکنند می شود و اینها معنی آیت آنها
 ترجمه است معنی آب بخیریت که رفع عطش تو را میکند معنی آب
 نه فارسی است و نه ترکی و نه عربی و بیضوی برداشته تفسیر نوشته جمیعش
 تفسیر لفظ است و جمیعش ترجمه است جمیعش از این قبیل است که مثلاً
 قال قول بود و او متحرک ماقبل مفتوح را قلب الف کردند قال شد حال



بنی مردم بر این شده که هر کس قال را یاد گرفت که حرف کند بیست غلطی
 باشد و حرمت از او بدارند و او را مقدم بدارند و در صدر مجلس بنشیند
 میگویند هر کس این را یاد گرفت مرد عالمی است و لکن خدا میداند و من هم
 قسم میخورم که اصلش هیچ وقت قال قول نبود و او متحرک ماقبل مفتوح
 هم قلب الف نکردند و قال هم نشد بلکه همیشه قال بود و قول قول
 و بقول بقول باورت نمی شود بر زبانها نیاید که حرف میکنند بر سر کس
 و قسمش را به کس که قال قول بود میگویند هیچ وقت قال قول نبود
 باری هیچ وقت قال قول نبود و هر کس هم یاد گرفت عالم نیست و فضیلت
 بر مردم نداند فضیلت در فهمیدن معنی قرآن است و جمیع اینها لفظ است
 و تعجب اینکه حالا شیعه تابع سنیها شده اند و اینها بیست و غلطی دارند
 و میگویند که مفسرین تفسیر نوشته اند و بیضوی ضحاک گفته و قول
 او را حجت میدانند و خبر میدهند که جمیعش تفسیر لفظ است و این معنی قرآن
 اصلاً و قطعاً اطلاع ندارند و اینها لوی معانی قرآن عشا است خود
 چنانکه لام میفایند که و الله یک حرف از معانی تفسیر قرآن در زبانها
 نیست قرآن ترجمه نیست و مطلع نمی خواند معنی آن مگر بقیه معنی قرآن
 در نزد دل هر علمای الهام است و در نزد شیعیان این معنی قرآن
 نزد دشمنان این هم میکنند سنیها دشمنان این نزد ما هیچ سنیها
 که فضایل الهی را از قرآن در دیدند قرآن ترجمه است و ستر را کسی



بدین معنی حرف میگویند و بر آن است که بگویند وال محمد علیه السلام و سیدان
 و دوستان خدا میباشند معنی و آن پیش نهاد نیست و در نزد خدا و در وقت
 نیست معنی و آن در نزد یک فقره واجب است و خداوند از الفاظ قرآن
 معانی خود گرفته و هر لفظی معنی دارد و آن معنی از خدا نیست چنانکه
 لفظ هم ذات خدا نیست پس نه الفاظ را باید عبادت کرد و نه معانی را
 بلکه باید لفظ را خواند و معنی را قصد کرد چنانکه حضرت صادق علیه السلام
 بهشام فرمودند من عبد الله اسم دون المعنى فقد كفر و من عبد
 الاسم والمعنى فقد اشرک و من عبد المعنى باقيا على الاسماء
 فهو من اصحاب الامم المؤمنين معلوم شود که در این اصحاب
 هم بکتری بوده که این طور فرموده و از این حدیث چنین مفهوم شود
 که هم نام نفهمیده چون حضرت فهمیدند که نفهمیده فرمودند یا هم
 اما تری این سخن اسم الماکول و الماء اسم للشراب و التوب اسم
 للملبوس افریقت یا هشام یعنی هر کس عبادت کند اسم را غیر از معنی
 است تحقیق کافر می شود و هر کس عبادت کند اسم را با معنی است تحقیق مشرک
 شده و هر کس عبادت کند معنی را بواقع است اسماء را بر او یعنی لفظ
 خواند و معنی را بطلبند چنانکه از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است
 و چون هم نام نفهمید حضرت دود فرمودند ای هم نام یا هم بدینی
 که نام است از برای آنچه خورده می شود و اگر اسم است از برای آنچه میگویند

آنچه میگویند میدهد میشود و جامه و لباس اسم آنچه نیست که پوشیده می شود
 یعنی نمی بینی که لفظ آن زبان خداست و نه معنی آن بعد فرمودند
 ای فهمید ای هم نام هم نام میگوید بعد از آنکه حضرت این بیان را
 فرمودند چنان فهمیدم که بعد از آن تازه بودم با احدی در لغت
 سخن نگفتم و مباحثه نکردم فکر میکنم من غالب شدم با کسی پس هر چه
 معنی دارد و از جمله چیزها اسمهای خداست و اسمهای خدا هم معنی دارند
 و معانی آنها محمد و آل محمد و صلوات الله و سلامه علیه و جمیع
 چنانکه خودشان فرمودند اما المعانی ففهمنا و ظاهرا ففهمنا
 یعنی ما معانی پس ما هم معانی خدا و ظاهر ما در میان شما و خداوند خود
 نه اسم دارد و ما اسمی معنی دارد پس خود نه اسم خود نه معنی دارد
 و جمیع معانی آن اسمها است و نه هر اسمی که خدا را میخوانی اگر آن را
 معانی آن اسم دانستی و آن را نخوانی خود دیگری و آن را نخوانی
 معنی خود و خدا دانستی معنی آن اسم میری و الا ما را مرتبه بگو یا الله
 یا رحمن یا غفور یا طلبت یا ای سید و از برای این مقام است
 از واسطه بودن هم بالاتر است و آن مقام اعلی و مقام اصحاب است
 چنانکه حضرت پیغمبر وقت معراج تشریف میبردند رسیدند بقا می که
 جبرئیل توانست برود حضرت فرمودند در ضیای جانی مرا تهنیت مبارک
 چراغی ای عرض کرد لو دتوقت انکلمه لا انا وقت یعنی اگر بفرستد

بند انشتی نزد یک نوع خورم سوخت و آن مقام مقام اصله است
 و این مقامات باین را عداً بخود میگزینند عداً بخود میبندند خدا
 خداوند در قرآن بجهت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که یا ایها الملئک
 یا ایها المیزل یعنی ای آنکه عداً بخود پیوسته و ای آنکه خوف ترا
 جل بچ کرده پس اگر این بصورت های اصله خوف ظاهر میشوند جمیع
 فانی میگردند و میوختند بلکه از این بالاتر حدیث است که اگر ملک را
 حورالعین را در میان آسمان و زمین بیاورند از نوری آن موجب
 آسمان و زمین و خلق ما بین آن میشوند و حال آنکه حورالعین از
 این خلق شده اند



